



## An Introduction to the Methodology of History: The Modern World and Beyond

**Dr. Morteza Nouraei**, Full Professor, University of Isfahan

Email: [m.nouraei@ltr.ui.ac.ir](mailto:m.nouraei@ltr.ui.ac.ir)

### Abstract

The shift in societal needs from the mid-19<sup>th</sup> century led to major changes in historicism and historiography. From the 20<sup>th</sup> century onwards, the pace of these changes could be determined and organized in three main paradigms.

Some historians believe that the past may be reconstructed in the process of being reproduced. Others have stated that such a practice is impractical due to the number and magnitude of events. Therefore, the historian's purpose is to somehow construct the events, inspired by the past. Such an inspiration is sometimes related to present or future discourses. At its best, it is close to the heart of the matter at hand. This setting has laid the foundations for total explanation and adopting some ideology in the field of history. The third group of scholars are skeptical and believe that deconstruction is a better practice in understanding the past comprehensively.

The present study draws on major resources and aims to introduce, compare, analyse, and evaluate each of these models and their findings. Such methodological arrangements highlight the status of Iranian historiography. Hopefully it would offer a good starting point towards departing from some of the dead-ends in the field of historiography.

**Keywords:** Modern, Post Modern, Historiography, Historicism



HomePage: <a href="https://jhistory.um.ac.ir">https://jhistory.um.ac.ir</a>	سال ۵۲ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۵ - پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ص ۵۹ - ۳۷
شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸	شاپا چاپی X ۷۰۶-۲۲۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۲	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵
DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/JHISTORY.2021.70248.1040">https://doi.org/10.22067/JHISTORY.2021.70248.1040</a>	نوع مقاله: پژوهشی

## درآمدی بر روش‌شناسی تاریخ؛ دنیای مدرن و پس از آن

دکتر مرتضی نورائی

استاد دانشگاه اصفهان

Email: [m.nouraei@ltr.ui.ac.ir](mailto:m.nouraei@ltr.ui.ac.ir)

### چکیده

چرخش ضرورت‌های اجتماعی از میانه قرن ۱۹، به دگرگونی‌هایی اساسی در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری انجامید. شتاب این تغییرات در گذار از سده ۲۰ در سه پارادایم اساسی، قابلیت تعریف و سازماندهی یافت. برخی از مورخان معتقدند: در روند بازیابی گذشته، می‌توان آن را کم‌وبیش بازسازی کرد (re-Construction). برخی گفته‌اند: چنین کاری از نظر حجم و شمار رخدادها میسر نیست. به این دلیل کار مورخ به نوعی ساختن (Construction) با الهام‌گیری از گذشته است. الهامی که گاه با گفتمان‌های حال یا آینده مرتبط است و در بهترین شرایط به اصل واقعه نزدیک است. چنین زمینه‌ای اسباب کلان نظریه‌نگاری total explanation & history) در تاریخ و نفوذ ایدئولوژی به عرصه تاریخ‌نگاری را فراهم ساخته است. گروه سوم بر مبنای همان تردید، معتقدند شالوده‌شکنی (de-Construction) راه را برای فهم بیشتر و بهتر گذشته ممکن‌تر می‌سازد. کوشش بر آن است با تکیه بر منابع اصلی، هر یک از قالب‌های مذکور و برون دادهای آن‌ها، معرفی، مقایسه، تحلیل و ارزیابی شود. چنین تمهیداتی روش‌شناسانه، موقعیت تاریخ‌نگاری ایران را در جهان دیگران روشن می‌کند. شاید این نقطه عزیمتی برای برون‌رفت از پاره‌ای انسدادهای تاریخ‌نگارانه نیز باشد.

**کلیدواژه‌ها:** مدرن، پسامدرن، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگاری

## مقدمه

در طول عمر بلند تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری، پیوسته به دلایل گفتمان دوره‌ای، حیات تاریخ دچار دگرگونی و تحولات متفاوتی شده است. شقوق مختلف تاریخ‌نگاری از زمان هرودوت تا قرن حاضر نمایشی از تنوع‌زایی و بالندگی طبیعت تاریخ‌نگاری در دوره‌های مختلف است. از تاریخ‌های عمومی گرفته تا تاریخ‌های خرد و مضاف، تاریخ محلی، خاندانی و ملل و نحل، نشان از رشد و توسعه این فقه از شاخه علوم انسانی را دارد. اما از نیمه دوم قرن نوزدهم، افزون بر دگرگونی‌های دوره‌ای تنوع‌زا در عرصه تاریخ‌نگاری، انتظارات موجود از این علم را وارد فاز منطقی‌تر و فنی‌تری کرد که خواه ناخواه پیوسته ارکان آن نیز مورد پرسش اساسی قرار می‌گرفت. در این عرصه آنچه اهمیت بیشتری می‌یافت، نقش‌پذیری علوم در ساحت توسعه فراگیر و ابعاد مختلف و پاسخگو بودن آن بود. بدین‌صورت، روایت‌های تاریخی نیز نیاز به تدقیق بیشتری می‌یافت که؛ از سوی مستندسازی تاریخی بتواند راهنمای آینده و راهگشا برای برنامه‌ریزان باشد، و از سوی دیگر چنین مستندسازی‌هایی باید در هر مرحله‌ای بتوانند پاسخگوی عینیت و علمیت خود باشند. بنابراین جایگاه ضرورت توسعه‌مندی تاریخ در ساحت گفتمان فرهنگی و سهم مؤثر آن به‌ویژه در عرصه ارتقای سطح شهروندی بیشتر بروز یافته است.

از منظری دیگر، در واقع تاریخ‌نگاری دست به غنی‌سازی گذشته می‌زند. در این راستا بنابر اهداف اعلامی در جهان پیش‌مدرن، از نتایج چنین غنی‌سازی الگویابی اخلاق‌مندسازی اجتماعی بود. چنان‌که مبنای تمثیلات همه کتاب‌های اخلاق، محتوای تاریخی است؛ عرصه اخلاق میدان وسیعی بود که برودادها و امثله تاریخی می‌توانست بر آموزه‌ها و آمیزه‌های آموزشی جامعه مؤثر باشد. این دادوستد تاریخ و اخلاق، پیوسته مسیر و میزان غنی‌سازی تاریخ را در راستای ضرورت‌های رفتار اخلاق اجتماعی، تعریف می‌کرد. اما از نیمه دوم قرن نوزدهم، پاشنه مستخرجات تاریخ بر مدار پاسخ‌گویی بر ضرورت زمانی در تکاپوی تعریف موجودیت خود، آن را وارد فاز متفاوتی کرد. در این فاز از یک سو مطالعات تاریخی و به تبع دانش تاریخ می‌بایست موجودیت خود را به‌عنوان علم به اثبات می‌رساند و از سوی دیگر نقش ملموسی در فرهیختگی و خردورزی اجتماعی ایفا می‌کرد.

بدین‌صورت تاریخ‌نگاری در عزم مدرن‌شدن، در درجه نخست راهی جز استحکام مستندات، ارجاعات و ارزیابی آن‌ها بر پایه شواهد متقن، معتبر و مورد اعتماد نداشت. بنابراین تمامی اصرار بر مدار علمی‌شدن تاریخ حول تحلیل و ارزیابی اساسی مورخ، از تحلیل عناصر تشکیل‌دهنده مستندات به‌عنوان منابع: زمانی، مکانی، چیستی، چرایی، چگونگی آن‌ها دور می‌زد. بدین‌صورت استحکام و صحت روایت مبنایی متن بر مدار میزان اعتبارمندی ارجاعات شناخته می‌شد. اما رشد و تنوع ضرورت‌ها در آینه تغییرات اجتماعی در چرخش قرن بیستم، مبنای تاریخ‌نگاری مدرن را نیز در آستانه تردید اساسی قرار داد. از یک‌سو

تردید در توان میزان احضار گذشته در متن و ازسوی دیگر کاربست برون‌دادهای تاریخی در قالب نظر‌مندی بر پایه معرفت تاریخی، از جمله راه فراروایت‌ها را به درون تولیدات متون تاریخی باز کرد. از آن پس عرصه نظریه‌پردازی در حیات اجتماعی، از مصارف اصلی برون‌دادهای تاریخی تلقی می‌شد. در عین حال این مدار نیز با تردید خوانش‌های درون‌متنی و برون‌متنی قرارگرفت و اساس شاکله برون‌دادهای فراروایتی از سوی مورخان پسامدرن به چالش کشیده شد. در این مقاله سیر تحلیل بزنگاه‌های روند مذکور، از مدرنیسم تا حیات پسامدرن در حیطه تاریخ‌نگاری، مورد بررسی و ارزیابی قرار خواهد گرفت. گرچه امروزه، وجوه مذکور به طور موازی و متقاطع، در حیات تاریخ‌نگاری ملل فعال هستند، اما باید اذعان داشت که فهم روش‌شناسانه این مسیرها در تدقیق سازوکارهای اندیشه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌ورزی می‌تواند مثمر ثمر باشد. شایان توجه است که این پژوهش مقایسه‌ای-تحلیلی بر پایه و مبانی نظری نظریه‌پردازان اصلی این عرصه شکل گرفته که از این جهت علی‌رغم جستجوهای دامنه‌دار، مستندات به زبان فارسی مدونی در دسترس قرار نگرفت.

افزون بر این در باب منابع باید اذعان داشت که آلن مانسلو در تجمیع و تنویرکردن رویه‌ها و نحله‌های گذشته‌نگاری در قالب تاریخ را در اثر مهم خود تحت عنوان شالوده‌شکنی ( *Deconstructioning* ) ( *History, 1997* ) مطرح و متعاقب آن در تألیف بدیع دیگری که جامعه فلسفه انتقادی تاریخ را تحت-الشعاع قرار داد با عنوان ( *The Routledge Companion to Historical Studie, 2000&2006* ) در قالب فرهنگ‌نامه تاریخ‌نگاری سازماندهی کرد. در ادبیات تحقیق فارسی متأسفانه به این موضوع و موضع اساساً پرداخته نشده در عین حال دو اثر ارجمند مایکل استفورد؛ فلسفه تاریخ (۱۳۹۷) و در آمدی بر تاریخ‌پژوهی (۱۳۸۴) به فارسی ترجمه شده که جنبه‌هایی از مبحث را برجسته ساخته است. از این جهت طرح بحث موجود ضرورت تجزیه و تحلیلی سویه‌های تاریخ‌نگاری است که در همه حال بتواند تاریخ‌نگاری بومی را در مدار علم پاسخگو و در جریان استانداردهای جهانی قرار دهد.

### ۱. مورخان مدرن؛ بازسازی گذشته (re-constructionist historian)

مدرنیسم محصول عصر روشنگری، قرن هفده و هجدهم، بود که مبنای منطقی متفاوت را فرا راه روش‌های شناخت قرار داد. دو راه مبنایی تجربه‌گرایی ( *impersionisem* ) و اثبات‌گرایی ( *positivisem* ) به طور مستقیم از جمله بر ظهور تاریخ به‌عنوان روش شناخت تأثیرگذار بود. تجربه‌گرایی در حیطه شواهد تاریخی وارد و در مفهوم‌سازی منطقی-استقرایی و مستندسازی بر آن تأثیرگذار شد. چنان‌که این مبنایی شد در پاسخ به نگرش اثبات‌گرایی که نگرش تجربه‌گرایی بر مفاهیم داشت. از آن پس «تاریخ درست» ( *proper* )

history) مبنای کار خود را بر قواعدی بنا نهاد که در آن راه می‌توانست کشف معانی (meaning) گذشته، مستند و واقعی‌تر بنماید. شیوه معنایابی و معنی‌پژوهی که پایدار بود و می‌توانست به‌طور اطمینان-بخشی از سوی مورخان مختلف به‌عنوان روشی کم‌وبیش همسان و مقبول و معمول در فرآیند بازنمایی گذشته در اقصی نقاط عالم کاربست یافته و بر آن مبنا محصولات تاریخی تولید و استخراج گردد.<sup>۲</sup> به بیان دیگر این چشم‌انداز رفته‌رفته اسباب وحدت رویه‌ای سراسری را فراهم آورد که تحقیقات تاریخی می‌توانست بر آن پایه در عرصه علمی خودنمایی کند. بی‌شک در این راستا لئو پلد فون رانکه آلمانی<sup>۳</sup> (۱۸۸۶-۱۷۹۵) در قرن نوزدهم به‌عنوان پایه‌گذار تاریخ به‌عنوان علم در اروپا و تاریخ‌نگاری مدرن مطرح شد. در این راستا وی مبدع نقد منابع در تاریخ و تاریخ‌نگاری به‌شمار می‌رود که شعار او این بود: «تاریخ را آن‌گونه که بوده باید نوشت». رانکه در آثار خود در درجه نخست به دنبال منابع بی‌واسطه و شواهد مستقیم بود.<sup>۴</sup> وی «همواره خاطر نشان می‌کرد که مورخ نباید اجازه دهد افکار جاری در گفتمان موجود (حیات مورخ) هم چون رمانتیسیم، لیبرالسیسم، فلسفه هگل، تمایلات وطن‌پرستانه، و تعصب‌های دینی» او را از مسیر علمی تاریخ خارج کند.<sup>۵</sup>

این راه نمایش مسیری شد که از آن پس مورخان جهت حضور در عرصه علم ناگزیر از گام‌نهادن در آن شدند. عرصه تاریخ‌نگاری مدرن با تکیه غالب بر نقد شواهد (مستندات) و نحوه کاربست آن‌ها در تولید متون تاریخی، بیانگر اعلام حضور در مسیر نهادینه‌شدن (علمی‌شدن) در مفهوم مدرن یا جدید آن بود. راهی که در آن بیش از همه راهکارهای مستندسازی و اعتبارمندی با ارجاعات متقن، خواننده را در فرازهای کم‌وبیش مطمئن به سرمنزل واقعیت و عینیت رهنمون می‌کرد. اما در این راه چالش‌های بعدی فرا روی مورخان از سوی فلاسفه انتقادی مطرح شد که این مورخان را در خط تعیین و تمایز بیشتر در عرصه هستی‌شناسی (ontology) و معرفت‌شناسی (epistemology)، بینش تاریخ‌نگاری را به پیش بردند. مورخان این سبک و سیاق که تاکنون در عرصه تاریخ‌نگاری چه در دانشگاه‌ها و چه در سایر مراکز پژوهشی در ایران نیز غالبیت دارند، تحت تأثیر این مشرب هستند. آن‌ها به‌طور عمده معتقد به توفیق در بازسازی گذشته بر اساس و میزان مستندات در دسترس بوده‌اند. این مورخان به‌طور غالب مدرنیست یا re-Constructionist Historians خوانده می‌شوند.

1. Munslow, *The Routledge Companion to Historical Studies*, 1-3.

2. Munslow, *The Routledge Companion to Historical Studies*, 1-3.

3. Leopold von Ranke.

4. Hughes-Warinton, *Fifty thinkers on history*, 256.

۵. هیوز-وارینگتن، پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ، ۳۹۱-۳۸۴؛ زرین کوب، تاریخ در ترازو، ۹۶.

افزون بر این، این گروه از مورخان برآنند که همه واقعیتهای گذشته را با وجود عوامل، شواهد و مدارک باقی مانده می‌توان کاملاً بازسازی و بازنمایی کرد. در یک جمع‌بندی با توجه به مطالعات صورت گرفته بر روی تحقیقات و کارهای این گروه از مورخان، می‌توان محورهای اساسی اندیشه آن‌ها را حول چند مدار ذیل خلاصه کرد:

۱. این گروه از مورخان معتقدند که با تلاش مؤثر مسیری برای یافتن گذشته، بر مبنای شواهد (evidence)، امور مسلم (fact) می‌توان استخراج کرد. در اینجا فکت به معنای اجزای واقعه یا جریانی است که مورد تردید نبوده و یا تواتر خبری در باب آن موجود باشد. در واقع تحقیقات تاریخی بر مبنای بازسازی و ایجاد ارتباط منطقی میان فکت‌ها و شواهد مرتبط با آن است؛ در این میان روایت تاریخ (historical narrative) چیزی جز بازنمایی و عینی‌سازی رفت و برگشت مورخ در مسیر این روند (process) نیست. بنابراین کار مورخ از یک سو گره‌زدن بین دو گروه از فکت‌های آشکار و پنهان است:

مبنای روایت تاریخی اتصال منطقی فکت آشکار (در سطح) و فکت پنهان (در عمق) است. به بیان دیگر یافتن شواهد (مستندات) برای بازسازی و بازنمایی مسلمات مکتوم و اتصال آن‌ها به مسلمات مشهود است. توضیح اینکه؛ مسلمات مشهود یا فکت در سطح، یعنی اموری که عموم مردم - و به تبع منابع هم‌زمان آن‌ها - تحت الشعاع آن، به آن آگاهی و اعتقاد داشته و لزومی به اثبات آن از راه پژوهش‌های مورخان برای اقامه شواهد یا مستندسازی آن‌ها نیست. به بیان دیگر اموری وجود دارند که پژوهش‌های مورخان در بازنمایی آن‌ها موجب ثبت و یا نشر آن‌ها نشده است. بلکه خودبه‌خود و با توجه به ارتعاشات اجتماعی آن پدیده در سطوح مختلف محلی، ملی و یا جهانی ثبت شده است. بنابر نظر اتکینسون در عینیت تاریخی «برخی از حوادث (تاریخی) عموماً خودشان برگزیده می‌شوند، یعنی جدای از توجه و علاقه یا دیدگاه خاص یک مورخ، واجد اهمیت مطلق به شمار می‌روند...»<sup>۱</sup> در این صورت اساس کار مورخ این است که کار وی در نقض این ستون‌های اصلی که کسی تردیدی در باب آن‌ها ندارد، قرار نگیرد. برای مثال دو جنگ جهانی اول و دوم به‌طور خودبه‌خود مضبوط و ثبت شده هستند و نیازی به گردآوری اطلاعات برای اثبات اصل وجودی و وقوع آن‌ها نیست. این دست اتفاقات در عرصه جهانی آن‌چنان احساسات و عواطف عمومی را تحریک کرده‌اند که به‌عنوان مسلمات تاریخ در قالب عینیات (از جنس تاریخ) پذیرفته شده‌اند.

اما مسلمات مکتوم یا فکت در عمق در واقع، حقایقی هستند که توسط مورخ و با استنادات وی

۶. نوذری، فلسفه تاریخ و روش شناسی، ۳۴.

بازسازی شده و کم‌وبیش در هر دوره‌ای مقبولیت می‌یابند. به بیان دیگر، مورخان فکت‌های در عمق را - یعنی اموری که برای مورخ مسلم شده است - برای دیگران بیان می‌کنند؛ یعنی با گره زدن شواهد و مستندات به هم و مهندسی و طرح روایت (narrative) اصلی، آن پدیده را به مسلمات تبدیل کرده و سعی دارند که آن را به باور عمومی برسانند. در واقع در انتهای تحقیق آنان حقیقت مستوری آشکار گشته و نتیجه تحقیقات باید عده‌ای را به چیزی معتقد، معترف و یا فهم آن را معقول و مفهوم نماید. استنتاج بیان نشده هر تحقیق تاریخی این است که خوانندگان نیز مانند مورخ فکر کنند؛ یعنی عوامل (cause)، دلایل (reasons) و شواهد را به هم وصل کرده و فکت در عمق را بازسازی نموده تا دیگران را متقاعد کند و گرنه تحقیقات در باب مسلمات مشهود نباید باشد؛ بلکه فکت‌هایی که در عمق است و همه از آن اطلاع ندارند و توسط مورخ پژوهش‌های او کشف شده، به وسیله ادله و شواهدی که مقبولیت داشته با نظام استدلال منطقی، به سطح آورده شده و در راستای مسلمات مشهود قرار می‌گیرند. برای مثال در این زمینه، مورخان نباید تلاش کنند که به اثبات برسانند که جنگ جهانی یا مشروطیت رخ داده و یا نداده است. آن‌ها تلاش می‌کنند که حقایق حواشی چنین وقایعی یا جوهری از آن‌ها را برای مثال نقش دول، قحطی، ناامنی، بیماری‌های فراگیر را با اسناد و مدارک مرتبط مورد بازسازی قرار دهند.

۲. از سوی دیگر این گروه معتقدند تفاوت و تمایز آشکاری میان فکت (fact) و ارزش‌ها (value) می‌توان متصور شد. این نکته بسیار مهمی است. قدر مسلم آن است که فکت پدیده‌ای است پیچیده و مرکب که کم‌وبیش همه بر پذیرش آن متفق هستند، اما ارزش‌ها ممکن است مورد پذیرش عده‌ای باشد و برخی دیگر آن را قبول نداشته باشند و یا در یک زمان و مکانی مورد پذیرش باشد و در زمان و مکانی دیگر خیر. بیشتر این‌ها ممکن است ارزشی در جامعه‌ای مقبول و در جامعه‌ای دیگر مورد پذیرش نباشد. ارزش‌ها بیشتر ذهنی (subjective) و گاه شخصی بوده و ابعاد آن‌ها می‌تواند گسترده و غیرقابل محاسبه یا مصداق باشد.<sup>۷</sup> افزون بر این در عرصه فردی مفاهیم متفاوت داشته و پیش از همه در جایگاه نظام اخلاقی قرار می‌گیرند. در نتیجه و در درجه نخست باید گفت راه تاریخ‌نگاری از منطق کلامی و ساز و کارهای آن جدا می‌شود. این جدایی به معنی خروج از دایره اخلاق نیست بلکه ساز و کارهای منطقی و استدلالی آن متفاوت خواهد شد. بدین‌صورت در تحقیقات تاریخی عقاید و علایق مورخ را می‌توان از فکت‌ها جدا کرد و بدین‌شکل هرچه بیشتر به سمت عینی شدن پیش‌رفت. برای مثال زمانی که محقق ایرانی در باب حمله مغول دست به تحقیق می‌زند می‌تواند غم و اندوه و نفرت خود را کنترل کند و مسلمات جامعه و حکومت

آن روزگار ایران را علی‌رغم میل خود، آشکار سازد. در این میان حس وطن‌خواهی ممکن است به سختی بپذیرد که آلام ایرانیان از حکمرانی خوارزمشاهیان کمتر از اقدامات مغولان نبود. توده‌های آسیب دیده برای چه امیدی باید مقاومت می‌کردند؟

۳. این نحله همچنین قائل به آن هستند که میان مورخ و آن چیزی که می‌داند، نیز تمایز وجود دارد؛ میان دانستن (know) و آن کسی که می‌داند (knower). از اینجا این نکته را استنتاج می‌کنند که می‌توان در تحقیقاتی که ارائه می‌شود، گرایش‌ها و به اصطلاح حُب و بُغض را جدا کرد. بر این اساس بحثی را تحت عنوان جانبداری (bias) مطرح می‌کنند. آن‌ها برآنند که جانبداری دو گونه است: جانبداری عام و جانبداری خاص.<sup>۸</sup> مورخ از جانبداری عام جدا نیست و این ناخودآگاه بر حیات فکری و روحیات او تأثیر گذار بوده و از آن گریزی نیست؛ برای مثال این که وی اهل کجاست؟ به چه زبانی سخن می‌گوید؟ و چه آیینی دارد؟ همه ناخودآگاه بر رأی و تصمیم و حتی نوع تحقیق و ذائقه مورخ مؤثر است. این وضعیت در دسته جانبداری گریزناپذیر (عام) قرار می‌گیرد. اما جانبداری خاص را می‌توان دریافت و کارهای تحقیقی را حتی الامکان از آن دور کرد. جانبداری خاص به بیان دیگر تمایلات آشکار مورخ در بازسازی و گزینش بلاوجه «روایت بنیادی» و نادیده‌نگاشتن خُرده‌روایت‌ها و یا نادیده‌نگاری مستندات و منابع برون از علایق خودی می‌تواند باشد. به بیان دیگر زمانی که مؤلف مبنای روایت اصلی متن را بر اساس تواتر در خبر قرار نداده یا بر پاره‌ای منابع بیشتر تکیه کرده و از منابع دیگر بلاوجه اغماض نموده و یا صرفاً بازآنگاری خود را بر اساس شواهد و مستندات مشروط و شاذ قرار دهد، در این صورت وی به یک سو (bias) رفته است. مورخ باید سلاقی، علایق و تمایلات (ایدئولوژیک) خود را از مطالبی که می‌خواهد بنویسد، حتی الامکان دور سازد. از این منظر، این گروه از مورخان، چنین منش و روشی را در مستندسازی روایت تاریخی امکان‌پذیر می‌نمایند.

۴. فرض دیگر این گروه این است که افسانه و تاریخ با هم برابر نیستند؛ یعنی روایت تاریخی با روایت داستانی تفاوت‌ها و تمایزاتی مبنایی دارد. اگرچه میان آن‌ها نزدیکی‌هایی وجود دارد، ولی در همه حال روایت تاریخی در مسیری متفاوت حرکت می‌کند. از جمله محورهای ذیل می‌تواند مرزهای روایت تاریخی را با روایت داستانی و یا حتی به‌طور کلی غیرتاریخی ترسیم کند: آغاز و انجام، زمان، جنس رویداد، بازیگران و روابط آن‌ها، صحنه‌ها یا پس‌زمینه‌های رویداد، طبیعت توالی، طرح، زاویه دید و واقع-نمایی.<sup>۹</sup> برای مثال مفهوم زمان در روایت تاریخی مفهوم وقوعی و عینی دارد که در اسناد، مدارک و منابع

8. Stanford, *A Companion to the Study of History*, 109-131.

9. Stanford, *A Companion to the Study of History*, 88-92.



ثبت‌شده، درحالی‌که در روایت داستانی زمان مذکور در متن مقید به حتمیت مستندات نبوده و یا حتی در زمان‌های جایگزین، موازی، غیرواقع‌رخدادی در روایت داستانی ظهور می‌یابد که اساساً مفهوم و وجود خارجی آن در نوسان بود و نبود است.

۵. حقیقت (truth)، پدیده‌ای صوری نبوده و آن را پدیده‌ای دست‌یافتنی و برابر با واقعیت می‌دانند. در نظر فلاسفه، سیاست‌مداران و نظریه‌پردازان سیاسی-اجتماعی هیچ واقعیتی مطابقت تام و تمامی با حقیقت ندارد، ولی نزد این گروه از مورخان، حقیقت پدیده‌ای است که در زمان گذشته کاملاً واقع شده است و مورخان می‌خواهند آن را بازانگاری کنند. مورخی که بتواند زوایای مختلف واقعه‌ای در گذشته را ترسیم نماید، هم خود به حقیقتی رسیده و هم دیگران را به آن راهنمایی کرده است. تلاش مورخ برای نگارش گذشته به دور از ارزش‌ها و جانبداری، برای رسیدن به حقیقت است؛ یعنی پرداختن به آنچه بوده است و نه بر اساس منظورها و آرزوهای کنونی و آنچه که باید بوده باشد. به بیان دیگر نزد این گروه از مورخان حقیقت وقایع عینی‌یابی آن‌ها در متن بوده و نه در حدسیات و بایدها. تاریخ، شناخت نیست بلکه ابزاری برای شناخت است و مورخ می‌خواهد توسط تاریخ به شناخت برسد.

به‌طور فشرده می‌توان گفت این گروه به‌طور عمده به تبع از رانکه، کم‌وبیش معتقدند که متن (اصل واقعه، رخداد یا گذشته) دست‌یافتنی است و می‌توان به‌کُنه و بُنه آن رسید؛ یعنی به وسیله اسناد و منابع می‌توان به اجزای واقعیت گذشته -به میزان محتوای همان اسناد- رسید و آن را بازسازی کرد. به بیان دیگر، بازتولید روایت مبنایی در متن تاریخی گویای جوانب مجاز در حیطه مستندات است. بنابراین نوع روایت مبنایی بر مدار نقل (تبیین نقلی) ترجیح ذاتی در بازانگاری گذشته دارد. ادبیات این گروه در نگارش گذشته نیز معمولاً ادبیاتی مدرن و پر از ارجاعات (references) است؛ یعنی تأملات مورخ برای ایشان در درجه دوم از اهمیت قرار دارد.<sup>۱۰</sup>

## ۲. مورخان ساخت‌گرا؛ (constructionist historians)

در حیطه دانش تاریخی، قرن بیست را از یک منظر می‌توان قرن پرسش و تردیدهای اساسی در باب ابعاد مختلف گذشته، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانست. از یک سو وسعت، تعدد، تنوع و شعاع رخدادهای بزرگ و کوچک و از سوی دیگر تنوع جریان‌های اجتماعی و اختراعات فنی اسباب تسریع و تعریض در چرخش انتظارات را فراهم ساخت. انتظاراتی که به هر روی دستگاه تاریخ‌ورزی مدرن پاسخ‌های مجاب-

کننده‌ای برای آن‌ها نمی‌توانست داشته باشد. حداقل در یک مورد مایکل استفورد، بیش از یکصد و بیست پرسش را فراروی مورخان گذاشته که مشت نمونه خروار است. حیطه این پرسش‌ها در همه عرصه‌ها از فلسفه، معناشناسی، شناخت‌شناسی، روش‌شناسی گرفته تا مضامین و مصادیق تاریخ و تاریخ‌نگاری می‌توان ملاحظه نمود.<sup>۱۱</sup>

پیوسته دامنه گذشته و گذشته‌نگاری در قالب تاریخ‌نگاری، میدانی بوده که مورد بهره‌برداری سایر شعب علوم انسانی قرار می‌گرفته است. تنوع دلایل گذشته‌نگاری در آثار نویسندگان و سخنوران به حدی است که مایه بهت ناظران می‌شود؛ روزانه چه کسی است که گریزی به تاریخ نشنود و یا نزند؟ همه پیوسته مشغول تاریخ هستند. آیا این همه مشغولیات همه تاریخ است؟ و همه مورخ هستند؟ بی‌شک می‌توان در تاریخ، تاریخ‌دانی و بهره‌گیری از آن مراتب و مدارجی قائل گردید. اما همه این اظهار نظرها و تبیین‌ها اعم از خصوصی یا عمومی در یک فقره اشتراك بلامنازعی دارند و آن این است که نگاه و نگرش به گذشته تحت تأثیر تغییرات زمان حال شکل می‌گیرد. از سوی دیگر میزان - کمیت و کیفیت - بازسازی آن در بهترین شرایط تحت تأثیر منابع و محدودیت آن‌هاست. این‌ها خود زاده زمان هستند. زمانی که آهنگ و ریتم تغییرات در آن از اوایل قرن بیست شتاب گرفته و پیوسته چرخش امور، تغییر در نگرش به گذشته‌ها را دگرگونه و تسریع کرد؛ گذشته ثابت در جهان متغیر امروز.

در گیرودار چنین شرایطی یکی از مورخان اثرگذار بر مشرب تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری در قرن بیستم روین جی کالینگوود<sup>۱۲</sup> (۱۹۴۲-۱۸۸۲) است. کتاب *The Idea of History* تحت عنوان *The Idea of History* که پس از مرگ وی منتشر شد، گویای درک عمیق او از تاریخ و تاریخ‌نگاری است. وی معتقد بود که بر تاریخ نه عقلانیت مطرح شده در عصر روشنگری کاملاً غالب است و نه قاعده و قانون علمی فراگیری چون اثبات‌گرایی می‌تواند بر آن حاکمیت داشته باشد. کالینگوود مورخان را در مخاطره بزرگی قرار داد؛ مهمترین پرسشی که او مطرح کرد این بود که فهم مردم از زندگی خود در زمان گذشته - زمان تاریخی - چگونه بود؟ پاسخ وی برای این پرسش بیانگر آن است که اقدامات پیشینیان همگی در راستای قصد و خواستی معطوف به اهداف کم‌وبیش معین صورت گرفته است. بر این مبنا باید به اهداف کارگزاران (گذشته) آن پی برد. بدین صورت وی دو ایده بزرگ خود را پایه‌ریزی کرد؛ در درجه نخست مورخ

۱۱. مایکل استفورد در اثر *A companion to the study of history* (1999, UK) در مدخل فصول ده گانه خود پرسش‌های اساسی را فراروی مورخان در بازسازی گذشته مطرح می‌کند. وی بر آن است که وظیفه فیلسوف مورخ بیشتر بر طرح پرسش است تا پاسخ. این پرسش‌ها اگرچه برای تدقیق تاریخ‌نگاری است، اما نشان می‌دهد که چه نوع تردیدهایی فراروی روایت و متون تاریخی وجود دارد که اشراف بر همه آنها به نظر ممتنع می‌رسد.

12. Robin G. Collingwood.

پرسشگر باید تجربه هم‌اندیشی، فهم یا همدلی با گذشته را در گفتمان دوره و زمانه موضوع دریابد. دیگر این‌که، بر این اساس مورخ باید به دایره‌ی قوه‌ی تخیل تاریخی (historical imagination) لازمی دست یازد تا در گفتمان زمانی مورد واگویی خود ورود نماید.<sup>۱۳</sup> کالینگوود می‌پذیرد که مورخان باید به حد کافی قوه‌ی خود بازتابی (self-reflexive) داشته باشند تا بتوانند خواسته‌ها، آرزوها، اهداف و نمادها یا نشانه‌شناسی تاریخی (عاملیت تاریخی - historical agents) را دریابند.<sup>۱۴</sup>

افزون بر این، کالینگوود مبنای تبیین خود را تأویل مدرن (modern hermeneutic) قرار داد. بر این اساس معنی متن در پیوند با عمل ذهنی مورد نظر مؤلف مشخص می‌شود. لذا رسالت درک و فهمیدن هر متنی از جمله متون مستندات تاریخی را می‌توان همان بازیافت یا از نوزنده‌کردن اصلی و حقیقی مؤلف اولیه یا خالق متن نخست دانست. از این منظر تفسیر یک متن اساساً مستلزم نوعی «خودجابه‌جایی» و فرا-فکنی مفسر است. مفسر خود در جای مؤلف به لحاظ فاعلی، زمانی و مکانی قرار می‌گیرد. بدین‌گونه بر مبنای نظر کالینگوود در درجه‌ی نخست بازنمایی و بازسازی کامل گذشته میسر نیست. آنچه که در بهترین شرایط در مسیر پژوهش برای مورخ رخ می‌دهد، در واقع رفتن به سوی حقیقت و راه‌یابی به شمایی (trace) از گذشته است؛ یعنی به حدود امر واقع ورود می‌شود؛ به بیان دیگر مورخ در حرکت به سوی منابع و از منابع در یافتن معنی، در بهترین شرایط که همانا در دسترس بودن همه مؤلفه‌های بازسازی-منابع باشد، در واقع به حقیقت (واقعیت) نزدیک می‌شود. بنابراین، قدر متقن این است که مورخان پیوسته دست به نمادسازی (representation) از گذشته می‌زنند. این در حالی بود که مورخان مدرن به‌طور سنتی معتقد بوده و هستند که گذشته را به ما هو هُو، بازآفرینی (احضار presentation) کرده و متن آن‌ها معرف تمام و کمال واقعیت گذشته است. به بیان دیگر در خود جابه‌جایی مفسر که در اینجا مورخ است، وی به شمایی (traces) از گذشته دست می‌یابد که در روایت آن (تاریخ‌نگاری) بنایی برمی‌آورد (construction) که تنها الهام‌گرفته از منابع یا گذشته است. در این میدان حد یقینی در تعمیم (generalization) و تخیل - خیال‌ورزی (imagination) تاریخی در نقل و تفسیر گذشته می‌تواند وجود نداشته باشد.<sup>۱۵</sup>

13. Collingwood, *The Idea of History*, 231-249.

14. Munslow, *The Routledge Companion to Historical Studies*, 47-48.

15. Lemisko, 'The Historical Imagination: Collingwood in the Classroom', 1-9.

از سوی دیگر در طلیعه قرن بیستم جامعه‌شناسی با تبیین عددی - آمار - پیوند یافت و بدین‌گونه بیان کیفی بر مبنای داده‌های کمی ارائه شد. امیل دورکیم<sup>۱۶</sup> (۱۹۱۷-۱۸۵۸) از جمله روش آماری را در مسیر علمی‌سازی جامعه‌شناسی به کار برد. وی جهت مفهوم‌سازی پدیده‌های اجتماعی؛ هنجارها و ناهنجاری‌ها را جدای از دیدگاه‌های جغرافیایی، فلسفی و روان‌شناسی بر مبنای آمارها در کتاب مشهور خود، خودکشی (۱۸۹۷) به کار بست. وی مبنای نظریه تفسیر داده‌های کیفی بر اساس آمار را در سال ۱۹۰۱ بیان کرد.

از آن پس این نظرگاه دورکیم بر شاخه‌های دیگر علوم انسانی از جمله حقوق، اقتصاد، روان‌شناسی، تاریخ و زبان‌شناسی تأثیر گذاشت.<sup>۱۷</sup> در دایره تاریخ، مورخان فرانسه از جمله مارک بلوخ<sup>۱۸</sup> و گرانت<sup>۱۹</sup> تحت تأثیر آن، به تولید پژوهش‌های تاریخی پرداختند که به‌طور عمده در کار آن‌ها مبحث آمار در تفسیر داده‌ها و مفاهیم تاریخی نقش بنیادی یافت. این گروه از مورخان فرانسه بعدها در نگارش و نگرش گذشته صاحب سبک متفاوتی از پیکره عموم مورخان شدند. در واقع نسل اول مکتب آنال (Annal's School) زاده تفکرات و یافتن چشم‌اندازهای متفاوت و سازوکارهای متمایزی در تاریخ‌نگاری بود. این رویه را در ابتدا مارک بلوخ<sup>۲۰</sup> و لوسین فور<sup>۲۱</sup> در اولین مجله منتشره خود تحت عنوان فصلنامه تاریخ اقتصاد و جامعه، و بعد آنال (*Annales d'histoire économique et sociale*) در سال ۱۹۲۹ ارائه دادند.<sup>۲۲</sup> تحقیقات این گروه سخت تحت تأثیر علوم اجتماعی و اقتصاد قرار داشت. برای مثال پژوهش‌هایی در باب ساختار اجتماعی شهرها در قرن نوزدهم، معماری حوزه‌های روستایی در قرون وسطی و از آن پس شقوق متکثر تاریخ اجتماعی از پی‌آمدهای معرفتی این مکتب در جامعه علمی مورخان شد.<sup>۲۳</sup>

در عین حال اگرچه در این گفتار آنالیست‌ها برون از نمادگرایی در مستندات روایت بوده و از رویه مستندسازی مدرنیسم پیروی می‌کردند، اما حداقل در نسل نخست آن‌ها رویه نظریه‌پردازی و ورود به کلان‌روایت موجود است. رویه بلوخ به‌طور اخص و هم‌مسلمان آنالیست وی در حیطه نوعی پوزیتیویستی گذشته‌نگار در حیات اجتماعی-اقتصادی و «یک طبقه‌بندی عقلایی و معقولیت فزاینده را به ما عرضه می-

16. E. Durkheim.

17. Bottomore, *Sociology*, 21-22.

18. M. Bloch.

19. Granet.

20. Marc Boch.

21. Lucien Febver.

22. Benty, *Modern Historiography*, 103 - 104.

23. Bottomore, *Sociology*, 77.

دارد).<sup>۲۴</sup> بدین‌صورت لاجرم در دامنه مفهوم‌سازی و خیال‌ورزی تاریخی و تعمیم ورود یافت. گویی دامنه گفتمانی موجود بر آنالیزها موثر بوده و لاجرم در میدان نظریه‌پردازی طبع‌آزمایی کردند. اگرچه بیش از همه بلوخ در اثر روش‌شناسانه‌اش در کتاب «حرفه مورخی» منعکس است.<sup>۲۵</sup> اما نمونه بارز این تفکر، تعمیم و تخیل تاریخی در اثر مشهور دیگر وی تحت عنوان «جامعه فنودالی» است، کاری بدیع در حیطه تأویل تاریخی در اطلاق جامعه «فنودالی» به دوره «قرون وسطی» بود.<sup>۲۶</sup>

شایان ذکر است که عصر میان دو جنگ جهانی (۱۹۳۹-۱۹۱۸) دوره پرفراز و نشیبی برای ملت‌ها و حاکمیت‌ها از هر جهت بود. این دوره‌گذار، از نظر مورخان دو سائقه فلسفه انتقادی و مکتب آنال تأثیرگذار بود. چنان‌که مورخان فرانسه، آلمان و بعد انگلیس و آمریکا در عصر پساجنگ دوم جهانی تحت تأثیر این مکاتب بودند.<sup>۲۷</sup>

در ارزیابی و بازنگری این نحله از مورخان و تحت تأثیر جریان و متفکران مذکور که به ساخت تاریخ (construction history) معتقدند، به محورهای مختلفی اشاره می‌شود که در این جا موارد ذیل قابل تأمل است:

۱. این گروه از مورخان بر این باور هستند که گفت‌وگوی با گذشته میسر است و در نتیجه باید به هر شکلی این گفت‌وگو برقرار شود؛ ولی در همه حال این گفت‌وگو مفهوم‌ساز است و به عین واقعیت‌های گذشته نمی‌توان دست یافت. تنها آن‌چه دست‌یافتنی است شمایی از گذشته است.<sup>۲۸</sup> به بیان دیگر پیش از هر چیز، مفاهیمی در ذهن مورخان موجود است که خودبه‌خود در گفت‌وگوی با گذشته پیش‌زمینه و حاضر است و زمانی که مورخ دست به بازنمایی گذشته می‌زند، این ذهنیات مورخ در همراهی با شواهد و مستندات موجب می‌شود تا نمایی از گذشته ترسیم شود که اگرچه با گذشته بی‌ارتباط نیست، اما این مورخ است که خالق دوباره یا چند باره آن است.

۲. گزاره دیگر این گروه این است که اگر چه به همه ابعاد گذشته راهی نیست، ناگزیر از دو قوه تخیل (imagination) و تعمیم (generalization) استفاده می‌شود. البته منظور، تخیل و تعمیم عامیانه نیست؛ در بسیاری از موارد برای بازسازی همه ابعاد گذشته عوامل و شواهد آشکاری در دست نیست و خلل و خلأهای مستنداتی بسیار وجود دارد. از این‌رو اینجا قوه تخیل مورخ است که راه گفت‌وگو را هموار

۲۴. بلوخ، جامعه فنودالی، سیزده.

25. Bloch, *The Historian's Craft*.

۲۶. نک: بلوخ، جامعه فنودالی.

27. Bently, *Modern Historiography*, 106.

28. Ahlsg, 'R, G. Collingwood and the Presence of the Past', 289-305.

ساخته و شکاف‌های (gaps) موجود را پر می‌کند. آن‌ها برآنند که مورخان گروه نخست که به دنبال بازسازی یا بازآفرینی گذشته هستند، در بهترین شرایط در مسیر تخیل و تعمیم گام می‌زنند. در عین حال باید توجه داشت که تخیل و تعمیم بر پایه و مدار علمی صورت می‌گیرد که اساس منطق آن استقرا و یا حتی می‌تواند نظام ابطال‌پذیری (falsibility) باشد. به هر روی، در همه حال نزدیک‌شدن به گذشته با این دو سازوکار میسر خواهد شد نه بازآفرینی مطلق و منطبق با آن.<sup>۲۹</sup>

۳. از جمله دلایل دیگری که این گروه از مورخان می‌آوردند تا همه کارهای تاریخی متقدمین را با پرسش و تردید بزرگ روبه‌رو سازند، در باب مفهوم زمانی است. در کالبد شکافی زمانی یک واقعه باید گفت: خود واقعه در زمان «a» اتفاق می‌افتد، در زمان «b» ثبت می‌شود و در زمان‌های «c» مختلف قرائت می‌شود. این بدان معنی است که سه زمان در دایره گفت‌وگوی با گذشته وجود دارد. از جهت نظری در صورتی به عین واقعیت می‌توان رسید که این سه زمان بر هم منطبق باشند. البته باید متذکر شد که زمان وقوع و زمان ثبت به‌هر حال دارای فاصله هستند. در عین حال بین زمان ثبت و زمان قرائت نیز فاصله هست؛ فاصله‌ای متکثر. به بیان دیگر در طول متن مورد قرائت تداعی زمان‌های متفاوت و بی‌نهایت موجود است و به همین صورت در عرض زمانی نیز بی‌نهایت خواننده در زمان واحد و زمان متعدد، می‌تواند داشته‌باشد. بنابراین در همه حال نمی‌توان به انطباق زمانی مورد نظر مورخان مدرن دست یازید. در باب تفاضل زمان ثبت و قرائت باید افزود که این فاصله تنها زمان ساده نیست، بلکه می‌تواند گفتمان‌های متعددی در این فاصله-طولی و عرضی - اتفاق افتاده باشد. خواننده متنی که از آن برای مثال قرن‌ها گذشته باشد مسئله تطابق زمانی - خود با زمان واقعه- را با چه سازوکاری می‌تواند درک کند؟

مورخان مدرن یا همان گروه اول، معتقدند که به گذشته سفر می‌توان کرد و وقایع را آن‌گونه که هست می‌توان یافت و به زمان حال انتقال داد؛ یعنی یک گفت‌وگوی واقعی انجام می‌گیرد. اما گروه دوم، معتقدند که در همه حال مورخان با عینک و عقیده‌ای خاص - حداقل خارج از گفتمان گذشته- به گذشته سفر می‌کنند و در آن هر آن‌چه را که در پی آن هستند، می‌توانند بیابند. به عبارتی دیگر گفت‌وگویی با سناریویی کم و بیش از قبل تعیین شده صورت می‌گیرد که هسته اصلی آن با مورخ و زمان او (گفتمان او-زمان حال)، خواسته یا ناخواسته وارد این دیالوگ - متن و روایت - می‌شود.

در یک جمع‌بندی؛ باید گفت که بر این مبنا این گروه در چارچوبه نظری مذکور، با سابقه‌ای در مطالعات تاریخی مانند مارکس و برداشت‌های ایدئولوژیک از تاریخ، به نظر می‌رسد راهی هموار در پیش

29. Ahlsg, R, G. Collingwood and the Presence of the Past', 289-305.

داشتند. چنان‌که در دهه‌های نخست قرن بیست بازار ایسم‌ها: نازیسم، فاشیسم، پان‌ترکیسم، پان‌عربیسم و غیره بر مدار تاریخت پررونق بود و بر مبنای همین تذکره به تاریخ ورود یافتند. به‌ویژه امروزه عموماً تحقیقاتی که جامعه‌شناسان و محققان علوم سیاسی و ایدئولوگ‌ها در باب گذشته انجام می‌دهند، در این رده می‌گنجد؛ یعنی در عرصه نظریه‌پردازی - طرح فراروایت meta narrative -، تمایل برای آن است تا کلان نظریه در تاریخ استخراج کنند. از این جهت تاریخ بسیار سخی است و هرکس هر چه بخواهد، می‌تواند از تاریخ استخراج کند. از این منظر می‌توان گفت که بسیاری از مورخان نیز ناخودآگاه از رصدخانه گذشته، مطلوب و مطالب خود را یافته و می‌سازند.

### ۳. مورخان شالوده شکن (de-constructionist historians)

در اواخر قرن بیست در عرصه تاریخ‌نگاری تأملاتی رخ داد که تأثیر شایانی بر روش‌شناسی این علم داشت. راهبرد تاریخ کل‌گرا و کل‌نگر<sup>۳۰</sup> (total history & total explanation) و رویه‌ها و ایده‌های اطلاقی و تطابقی (applied theory) مانند هگلیسم، مارکسیسم، ناسیونالیسم برآمده از اندیشه‌های ساخت‌گرا (گروه دوم) را ناکارآمد دانستند. مورخان دگراندیش دو نکته را در مسیریابی برون‌ساختی مطرح - نمودند: در درجه نخست تمرین حرفه مورخی (practice the historian craft) و دیگر این ممارستی بود برای رویه غیر ایدئولوژیک.<sup>۳۱</sup>

در این راستا از جمله تعریف متمایز فیلسوف تاریخ، ا. ا. ج. کار<sup>۳۲</sup> (۱۹۸۲-۱۸۹۲) از تاریخ بود که نشان راه‌یابی متنوع و خروج از انسداد روش کل‌گرا شد. وی در تعریف خود، تاریخ را نه هدف دانست و نه محتوای آن را مدنظر گرفت. او بیشتر تاریخ را سازوکاری تلقی نمود که بر اساس آن مورخ با اجزایی از گذشته در ارتباط است که می‌تواند از آن پیش‌نیز مورد مراجعه قرار گرفته باشد. وی تاریخ را «گفتگوی بی-انتهای گذشته و حال» می‌داند<sup>۳۳</sup> و کار مورخ در این تعریف تسهیل‌گفتگوست. بنا بر نظر استنفورد تاریخ در این سازه متفاوت علم ارتباطات است.<sup>۳۴</sup>

۳۰. درباره تنوع شرح و تفسیرهای تاریخ کل‌گرا، فلسفه جوهری تاریخ و ایسم‌های تاریخ مدار، اشکال اطلاقی و تطابقی و آثار آنالیست‌ها مانند جامعه‌فردالی

نک: TAYPES OF EXPLANATION IN HISTORY, DAVID W. LIGHTFOOT,

31. Munslow, *Deconstructing History*, 57.

32. E. H. Carr.

33. Carr, *What is History*, 30.

34. Stanford, *A Companion to the Study of History*, 80-87.

بی‌شک در ادامه ترسیم نظرگاه‌های حاکم تمایز متعینی از پیکره تاریخ‌نگاری نباید مفروض باشد. چرا که اکثریت مورخان از مبحث روایت به‌عنوان محور اساسی انتقال گذشته به متن و معرفت تاریخی استفاده می‌کنند.<sup>۳۵</sup> در عین حال این گروه از مورخان بر مبنای شاکله نظریه گروه قبل (در تردید دست‌یابی به عینیت کامل) و بر اساس محوریت هرمتوتیک پسامدرن، برآنند که به همه واقعات از ممر مستندات گذشته نمی‌توان رسید، چرا که فرض آن‌ها این است که علی‌رغم ناگزیری از روایت و شواهد؛ نه ساختار روایت و نه مستندات آن، در مجموع نمی‌توانند کار انتقال به متن جوانب مختلف یا مورد نظر رخدادهای گذشته را تمام و کمال انجام دهند. به بیان دیگر شواهد و بیته‌ها - مستندات مانده از دوره‌های مختلف گذشته - نمی‌توانند و در اصل هم مستعد بازنمایی همه حجم وقایع و حقایق گذشته نیستند.<sup>۳۶</sup> اما مبنای تردید آن‌ها در عدم رسیدن به عین واقع در زمان گذشته و میزان توفیق بازآوری و بازنگاری گذشته در زمان حال، افزون بر تردید زمانی مطرح‌شده از سوی گروه دوم، سه اشکال دیگر به‌عنوان دلیل اساسی ضعف مستندات تاریخی در انتقال مفاهیم از ممر روایت را به شرح ذیل مطرح می‌سازند:

نخست این‌که، در دوره‌های مختلف زبان دچار چرخش‌هایی (linguistic turns & language turn) می‌شود و این «چرخش‌های زبانی» اگر چه در اسناد منعکس است، ممکن است امروز آن‌ها به طور کامل تفهیم نشود؛ یعنی محتوای متون - مستندات گذشته را آن‌گونه که مؤلف و یا مؤلف آن تولید کرده باشد، به‌طور کامل نمی‌توان دریافت نمود.<sup>۳۷</sup>

دومین اشکال به «بازی‌های زبانی» (linguistic games & language games) برمی‌گردد؛ بازی‌های زبانی مجموعه ایما و اشاره‌ها و حتی طنزهای موجود در زبان است که در یک دوره‌ای در حیطه ادبیات و متون روزجاری می‌شوند و در دوره‌ای دیگر عوامل بیرونی آن‌ها در تولید شکلی و محتوایی متون غایب می‌شوند. به بیان دیگر، بسته‌های مفهوم‌ساز در زبان روزمره و ادبی دارای تاریخ مصرف بوده و رفته‌رفته محو می‌شوند و کارایی‌ها و کاربردهای خود را از دست می‌دهند. برای دریافت آن‌ها اگرچه شجره‌شناسی واژه‌ها ابداع گردید، حجم آن‌ها اما به قدری وسیع و گسترده است که اشراف مورخ بر آن‌ها ممتنع می‌نماید. به‌ویژه که بر این وضعیت، بازی‌های زبان، گفتمان‌های متعدد زمانی نیز گذر کرده باشد.

اشکال سوم این است که محتوای واژه‌ها پیوسته تغییر می‌کند و تغییر محتوایی کلمات بسیار زیاد است. کلمه‌ها در طول زمان شکل خود را حفظ کرده، ولی محتوا و معانی خود را به‌نوعی از دست

35. Munslow, *Deconstructing History*, 57.

36. Munslow, *Deconstructing History*, 69.

37. Munslow, *Deconstructing History*, 173, Ahlsg, 'R, G. Collingwood and the Presence of the Past', 289-305.



می‌دهند: تقلیل و ترفیق یافته یا تغلیظ و فربه می‌شوند. بدین صورت چرخش زبانی، بازی‌های زبانی و تغییر محتوای کلمات پیوسته در حال رخ دادن است.

سه مؤلفه بالا به همراه مفهوم زمان در قالب گفتمان قابل بررسی است. از این رو فهم زمان در سه وضعیت-زمان واقع، ثبت و قرائت-abc- برای ورود پدیده‌های گذشته به عرصه متن در قالب روایت تاریخی به چه میزانی میسر خواهد شد؟ تأملات پیرامون وضعیت زمانی در متون تاریخی (historical text)، یکی از غامض‌ترین مسائل در عرصه بازاندیشی تاریخ (re-thinking history) تدقیق آن است.<sup>۳۸</sup> گروه سوم از مورخان در کالبدشکافی زمان در متون تاریخی- اعم از اسناد، منابع (اولیه یا اصلی، منابع ثانویه) و مطالعات و تحقیقات- نسبت به گروه دوم در این زمینه، به طور گسترده‌تری دست به تأمل و طرح مسئله پرداخته‌اند. چنان‌که در این منظر، هر متنی به‌ویژه در ساختار و مفصل‌بندی روایت تاریخی می‌تواند حاوی زمان‌های متعددی باشد.

در این جا به چند نمونه زمانی اشاره می‌شود:

۱. زمان حال در گذشته؛ منظور زمان یا گفتمان مؤلف (مؤلد) است که به زمان گذشته (زمان روایت، واقعه یا جریان) برده شده (تعمیم‌یافته) و لباس گذشته بر آن پوشانده می‌شود.
۲. زمان گذشته در گذشته؛ در واقع مؤلف در کنکاشی آگاهانه به بازیابی زمان گذشته (زمان روایت، واقعه یا جریان) پرداخته و در تطابق زمانی توفیق یافته است. درعین حال ممکن است در این زمان مورخ دچار سردرگمی شود. چرا که لازمه خروج به موقع از زمان خود و ورود به زمان گذشته فهم مظروف (context) تاریخی است که در این حال ذهن تاریخی مورخ در قالب تخیل و تعمیم شاید بتواند به مظروف زمان بحث (contextualize) وارد و آن را بازنمایی کند. سفر از آن گذشته (موضوع subject) به گذشته مجاور باز نیاز به طی همین طریق دارد، اما در باب امکان سیر از گذشته غیر مجاور (با مورخ/ مؤلد) به گذشته موضوع بی‌شک تردید گروه شالوده‌شکن هم‌چنان پابرجا است.
۳. زمان گذشته در آینده؛ در واقع مورخ سیری به گذشته داشته و در آنجا الگوهای متناسب یافته و در چیدمان روایت خود داده‌های آن‌ها در قالب پیش‌بینی/پیش‌گویی برای جامعه تعمیم داده و فرا راه آینده قرار می‌دهد.
۴. آینده در گذشته؛ زمانی است که مؤلف پیش‌بینی‌های خود از آینده را در گذشته نمونه‌یابی کرده و در بازسازی موضوع خود، الگوی قریب‌الوقوع و تکرار گذشته را در آینده، خبر دهد.

۵. گذشته در حال، مؤلف تمایزی میان گذشته و حال قایل نشده و در نگرش «این همانی»، گذشته را به طور بی‌مرزی در زمان حال مجسم می‌نویسد. این وضع در زمان گذشته نزدیک شاید بحث‌برانگیز نباشد، اما با گذر یک گفتمان، چگونه می‌توان پیوسته زمان حال را در اتصال بلافصل گذشته‌های منفصل دید؟ این ماندگاری در قالب و منظر ترکیب و معجون زمانی گذشته با زمان حال در انگاره‌های محافظه‌کاری قابل توجیه و رصد است.

شایان توجه است در این چشم‌انداز هر متنی می‌تواند تلاقی یک یا چند زمان از زمان‌های مذکور باشد. اما بی‌تردید محصولات این‌گونه متون تاریخی هم، تاریخ مصرف داشته و هم در قالب اهدافی از پیش تعیین‌شده دست به تولید زده می‌شوند. در اینجا باید افزود که آسیب‌شناسی زمانی پژوهی مورخ، در این راستا زمان اخلاقی، زمان سیاسی، زمان ایدئولوژیک بیش از زمان تاریخی در متن‌های تاریخی مداخلت یافته و جهت مصارف خود مسیر از پیش تعیین‌شده‌ای (سناریو) فرا راه مورخان قرار می‌دهند.

افزون بر این، گفتمان خود پیوسته نمادی مرکب از تغییر در هر دوره است. گفتمان یعنی چه؟ یعنی ادبیاتی که در هر دوره وجود داشته و همه به وسیله آن همدیگر را متقاعد می‌کنند. بخشی از این ادبیات منعکس در میراث ادبی مکتوب است. چنان‌که گفتمان به‌سان چتری از مؤلفه‌های ناملموس (intangible) مختلف و زاده مکانی، زبانی و زمانی است که پیوسته در حال ظهور و مستحیل شدن به سمت آینده است و دوره‌هایی را تشکیل می‌دهد. چنان‌که در تسلسل نسل‌ها در یک دوره نیز می‌تواند تمایز و تفاوت گفتمانی احساس شود. بی‌شک صرف دوره تاریخ معمول مانند عهد باستان، دوره میانه و عصر جدید و معاصر، نمایندگی یک گفتمان یک‌دست نبوده و در نگرش تعمیم‌یافتنی این اطلاق بر ادوار گسترده تاریخی با اغماض شده است. در حالی که حتی از لحاظ طولی امروز می‌توان به شکلی استدلال کرد و فردا به شکل دیگر؛ و از جهت عرضی گروه‌ها، اصناف و لایه‌های اجتماعی و یا حتی سنی در یک دوره معین، از نظام استدلالی و گفتاری (ادبیات) مشابهی برخوردار نیستند. بخشی از این وضعیت می‌تواند در گذر زمان در متونی تولیدشده یا مستندات به‌طور کلی، تحت عنوان منابع تاریخی متجلی شده باشند.

به همین دلایل نمی‌توان به همه ابعاد آن‌چه در گذشته رخ داده است، دست یافت. نهایت کاری که می‌توان انجام داد، نمادسازی یا نشانه‌شناسی (representation) است؛ یعنی گذشته به وسیله سازوکارهایی بازنمایی شود. همه جوانب موضوع خاصی از گذشته را نمی‌توان در زمان حال احضار کرد. بلکه گذشته از جوانب مختلف مدنظر مورخ نمادسازی می‌شود. این‌که این نمادها تا چه حد ما را به واقعیت گذشته رهنمون می‌کنند؟ محل ابهام است. چگونه می‌توان واقعیت‌های مستور در متن و حواشی منابع تاریخی را برای آینده بیان نمود؟

گروه سوم در واقع زائیده فضای پسامدرن بوده و مبنای افکار آن‌ها بر محور هرمنوتیک پسامدرن قرار گرفته است. آن‌ها برآنند که تاریخ مبنای واحد و متمرکزی چه در بازنمایی و چه در بازگویی ندارد (de-centralization of the past). بر این مبنا تمامی پدیده‌هایی را که از جهان گذشته عزیمت به زمان حال دارند، به اجزای خود تقسیم شده (de-construction) و در اجزای آن هم امکان تحقیق و رصد بهتر گذشته وجود دارد و هم انتظار پاسخ پرسش‌های رو به ازدیاد هر دوره و روزبه‌روز را می‌توان یافت. از این‌رو است که چون به‌طور واقعی و یا عینی راهی به جهان گذشته نیست، نمی‌توان تنها یک راه فراگیر (total history) را انتخاب کرد. راه‌های متعددی فرا روی مورخان گشوده است و هیچ‌یک از وجوه یک روایت وجه مرجحی بر دیگری می‌تواند نداشته باشد. بدین‌صورت یک راه بر راه دیگر ترجیح منطقی نداشته و تحقیقات تاریخی حتی پیرامون موضوع واحد هیچ‌گاه حرف کامل و آخر نخواهند بود. به‌همین دلیل ایرادی ندارد که یک موضوع مشابه به‌طور هم‌زمان توسط چند نفر به تحقیق پرداخته شود. افزون بر این، مدار تنوع قرائت نیز باز است و خوانندگان می‌توانند مکرر متن را متفاوت قرائت کنند. شالوده‌ای (یا ساختی) موجود نیست که استحکامی در مقابل چنین اندیشه‌ای داشته باشد. شالوده خود دچار تجزیه به اجزا است: (de-construction).

در این‌جا در یک مقایسه باید افزود در حالی که مبنای تفکر گروه دوم مورخان (constructionist) نیز هرمنوتیک بود، اما هرمنوتیک مدرن. زمینه پیدایش هرمنوتیک مدرن آن بود که در عصر روشنگری برای فهم متون کتاب مقدس نیاز به تفهم، بازخوانی و بیان مجدد و تفسیر به‌وجود آمد. در اوایل قرن بیستم کالینگوود مطرح کرد که وقتی به تفسیر متن می‌پردازیم برای فهم آن ناگزیر باید خودجابه‌جایی بین خواننده و مؤلف متن رخ دهد. اما گروه سوم قائلند که این جابه‌جایی به دلیل چرخش‌های زبانی و بازی‌های زبانی ممکن نیست و اصلاً اتفاق نمی‌افتد؛ در هرمنوتیک پسامدرن با مؤلفه‌های جدید نگاه متفاوتی به حقایق ایجاد می‌شود و معلوم نیست که آن را در گذشته بازبایی بتوان کرد؛ ممکن است حتی چیز دیگری مطرح شود. در این‌جا برونادهای اساسی در حیطه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری را بر پایه احتجاجات نحله سوم می‌توان مطرح کرد:

۱. آن‌چه به‌عنوان تاریخ نوشته می‌شود، به‌طور مطلق بر پایه و مبنای گذشته شکل نمی‌گیرد بلکه ناگزیر در زمان حال به‌وجود می‌آید. مورخ تحت تأثیر شرایط مختلف است و همواره احتمال ظهور واقعیت‌های متفاوتی در متن وجود دارد.

۲. این گروه در مقابل گروه دوم که قائل بر این بودند که به شکلی کلی فرا روایت، می‌توان نظریه‌ای را به کل پیکره رخدادهای گذشته - تعمیم داد، در آن تردید ایجاد کردند. گروه اخیر استدلال کرده که نمی‌توان

هیچ فراروایتی، از جمله برداشت جوهری در قالب فلسفه تاریخ از گذشته استنتاج نمود. هیچ فراروایتی نمی‌تواند از استقامت لازم در اجزای خود برخوردار باشد و هر روایتی خواه‌ناخواه محکوم تجزیه به اجزای خود است. در این صورت خُرده‌روایت‌ها، مبنای کلان‌روایت را تأیید نمی‌کنند. معمولاً در ترسیم روایت کلی هم داده‌های متعدد و هم ناسازگاری تعمیم به اجزا هویداست. چنان‌که برای مثال گفته می‌شود «مشروطه ایرانی» این بدان معنی است که در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ رخدادی در ایران به‌بار نشست که اطلاق عمومی آن به ایران به‌عنوان جغرافیای سیاسی کل بلاوجه است؛ در حالی‌که صرف‌نظر از تهران، سایر ایالات به درجاتی هم از اصل واقعه بی‌خبر بودند و هم جنس آن را نمی‌شناختند. تی چند مشروطه‌خواه در مشهد آن هم در دوره استبداد صغیر سرو صدایی می‌کردند. این آیا می‌تواند نشان‌دهنده حرکتی هماهنگ با تهران باشد؟ تحقیقات نشان داده مشروطه هر ایالت به شدت بومی شده بود. این برآیندسازی در واقع نوعی نظام استدلال قیاسی در ساختار روایت تاریخی است. بدین‌صورت یک روایت کلی در باب یک واقعه با تنوع جغرافیایی و قومی نمی‌تواند شمول‌یافته و باید به اجزای آن به استقلال پرداخت. تمرکزگرایی بر روی موضوعات به‌ویژه در گذشته‌انگاری موضوعیت نمی‌یابد؛ یعنی یک موضوع نباید تمام موضوعات و موضع‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد.

بدین‌گونه در چنین حیطه‌ای از تاریخ‌نگاری، در نقل گذشته هیچ‌گونه انسدادی وجود ندارد و پیوسته ممکن است قرائت‌های متفاوتی از اسناد و متون وجود داشته باشد. در این جا سه نتیجه نیز از این نکته می‌توان استخراج کرد: در درجه نخست، این گروه از مورخان معتقدند که هر نسلی تاریخ خود را خود می‌نویسد. به همین دلیل بسیاری از تاریخ‌ها، تاریخ مصرف دارند؛ یعنی ضرورت‌هایی که امروز برای نگاه به گذشته وجود دارد، با ضرورت‌های دیروز یا فردا متفاوت است. چون هر موضوعی و موضوعی اقتضای فضا و اقتضای روز است، ضرورتی خاص مورخ را وادار می‌کند تا در مورد موضوع خاصی کار کند. این ضرورت‌ها تغییرپذیر بوده و پیوسته در معرض دگرگونی هستند. به همین دلیل معتقدند که انسدادی برای قرائت گذشته موجود نیست و پیوسته می‌توان کارهای متنوع کرد.

استنتاج دوم از این نکته این است که گروه سوم برآنند که هر تاریخی، تاریخ معاصر است. به همان دلیلی که ممکن است نتوان به تمام واقعیت دسترسی پیدا کرد و تنها به شمایی از حقیقت می‌توان رسید، به شکل متکثری می‌توان به گذشته نگریست. این نگاه متکثر به گذشته (موضوع) واحد یا به گذشته متنوع، تحت تأثیر شرایط روز است و در بهترین وضعیت، ضرورت‌های امروز را در گذشته بازبایی یا بازسازی می‌کند.

نکته آخر این‌که در گذشته، حقیقت متکثر وجود دارد و این نفی رسیدن به حقیقت را نمی‌کند. به تعداد خوانندگان هر متنی، نویسنده وجود دارد؛ از همان ابتدا گفت‌وگویی بین خواننده، متن، گذشته/منابع و مؤلف (مؤلف) شروع می‌شود که در گسترش تکثرگرایی، بسیاری از خوانندگان لاجرم خود نویسنده متن می‌شوند. وقتی به کتاب‌های تاریخی که حتی خیلی واضح و شفاف نوشته می‌شود نگاه شود، ممکن است مطالب متفاوتی نسبت به آنچه که نویسنده می‌خواسته بگوید، استنباط گردد. از این جهت می‌توان گفت در مدار فهم متن این گروه بسیار خواننده محور هستند.

با توجه به این مطالب این گروه معتقدند که در نگرش و نگارش گذشته باید به موارد ذیل توجه داشت:

۱. عدم تمرکزگرایی (decentralization)؛ به این معنا که نمی‌توان هیچ‌گونه محوریتی یا مرکزیتی برای جنبه‌ای خاص از وقایع متصور شد. به بیان دیگر پدیده‌ای به‌عنوان عنصر با اهمیت یا بی‌اهمیت در سازوکار و فرآیندهای گذشته موجود نیست. چرا که در هر برهه زمانی، برای مثال چشم‌اندازی خاص یا وجهی از وجوه واقعه یا جریان‌های گذشته در دایره توجه و اهمیت قرار می‌گیرد. چنان‌که برای مثال؛ نویسندگان تاریخ صدر اسلام، هر زمانی در دوره انقلاب اسلامی به وجهی از تاریخ پیامبر (ص) پرداخته‌اند که گویی هر زمانی دست به کشفی دیگر زده‌اند. در حالی که نگارش مشروط (reservation) می‌تواند راه‌های متعدد را پیوسته فراروی مورخان بازنگه‌دارد.

۲. به‌ویژه در تبیین تاریخی در قالب فراروایت یا کلان‌روایت و یا حتی چارچوب‌های بسته استخراجات ایدئولوژیک پیوسته تاریخ و تاریخ‌نگاری را با انسداد روبه‌رو می‌سازد. انسداد در حیطه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری به منزله تولید نهایی و نهایی‌سازی یک تولید در قالب تمامیت‌طلبی خوانشی خاص از گذشته است که گاه در قامت اصول عقاید بروز می‌نماید. عدم انسداد یا بیان نهایی در قالبی فراروایت می‌تواند صحنه گذشته‌نگاری را برای هر روایت موازی یا هم‌جواری (simultaneous narrative) بازنگه‌دارد. نکته این‌که در این راستا ادبیات تاریخ‌نگاری شکننده و تحمیلی نبوده و راه برای کشفیات و حدسیات آینده مورخان از یک‌سو و خوانندگان متن از سوی دیگر بازنگه‌دارد.

۳. در نتیجه حضور نویسنده (مورخ) و خواننده در متن به نوعی گفتگو تبدیل می‌شود. در این حال به تعداد مورخان روایت و به تعداد خوانندگان قرائت متکثر و متنوع وجود بالنده‌ای خواهد یافت. بالندگی در این نگرش اساس زایش فکری است. با این تفکرات، راه تحقیقات مجدد و بی‌انتهای تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری باز است و تکرار تحقیقات الزاماً نتیجه مشابهی در بر نخواهد داشت.

## نتیجه

در درجه نخست در یک استنتاج کلی برای تحقیقات تاریخی می‌توان گفت هر موضوعی در تحقیقات تاریخی، نگرش، نگارش و در نتیجه روش تحقیق خاص خود را دارد. ممکن است ۶۰ یا ۷۰ درصد همه اصول فنی در تحقیقات تاریخی مشابه باشند، ولی هر موضوعی روش تحقیق و نگاه خاص خود را می‌طلبد تا بتواند گذشته را منعکس نماید. افزون بر این اشراف بر تنوع مناظر و روش‌ها، مرزها و سازوکارها، می‌تواند بر دستاوردهای تحقیقات تاریخی، چه در عرصه نظر و چه در عمل، مؤثر باشد. تأثیر از آن جهت که باید در نظر داشت که: چه ضرورتی برای تحقیق در این موضوع (موضوع خاص) موجود است؟ جنس موضوع طالب چه روشی است؟ افزون بر این، باید گفت این پرسش در این مقام برجسته می‌شود که: آیا روش‌های مورد بحث دارای مرزبندی روشنی هستند؟ مباحث نظری نشان می‌دهد که امکان تمایز وجود دارد. در عین حال نوشته‌های مورخان و فرضیه‌ها و پرسش‌های مطرح شده پیرامون موضوعات آن‌ها، نشان می‌دهد که در یک نوشته ممکن است اختلاط روش موجود باشد. اما ظرافت این است که نهایت نوشته به چه استنتاجی متمایل گشته و بر پایه کدام مرام تاریخ‌نگاری مهندسی شده است. نکته سوم این‌که میزان پاسخ‌دهی موضوعات به ضرورت‌های زمانی چه قدر است؟ بی‌شک کارنامه تاریخ‌نگاری نشان از سودمندی این علم دارد. اما فاز سودمندی در هر دوره‌ای در چرخش بوده تا حدی که ممکن است به سودمندی تجملی یا فاخر یا غیرموجه گرایش داشته باشد که در این صورت تحقیقات تاریخی در جایگاه چندم از اهمیت قرار می‌گیرند. بنابراین، در تغییر سطح تأثیر تحقیقات تاریخی و بروندهای آن، از مفید به لازم و ضروری باید توجه کرد: چه سازوکاری در گذشته‌انگاری می‌تواند علم تاریخ را در صحنه نگه داشته و آن را در حیطه دانش پاسخ‌گویی و پاسخ‌یاب به‌هنگام، فعال نگاه دارد؟

## فهرست منابع

- استنفورد، مایکل. درآمدی بر تاریخ پژوهی. ترجمه مسعود صادقی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۴.
- استنفورد، مایکل. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نی، ۱۳۹۷.
- بلوخ، مارک. جامعه فنودالی. ترجمه بهزاد باشی. تهران: آگاه، ۱۳۶۳.
- زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ در ترازو. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- نوذری، حسینعلی. فلسفه تاریخ و روش‌شناسی. تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.
- هیوز-وارینگتن، ماری. پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ. ترجمه محمدرضا بدیعی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- Ahlskg, J. 'R, G. Collingwood and the Presence of the Past', *Journal of the*

- Philosophy of History*. November 2017: 289-305.
- Bentley, M. *Modern Historiography*. London: Routledge, 2003.
- Bloch, Marc. *The Historian's Craft*. New York: Vintage Books, 1953.
- Bottomore, T.B. *Sociology*. London: Allen and Unwin, 1971.
- Carr, E. H. *What is History*. England: Pinguin, 1987.
- Hughes-Warrington, M. *Fifty thinkers on history*. London: Routledge, 2000.
- Jenkins, K. *Re-thinking History*. London: Routledge, 1991.
- Collingwood, R. G. *The Idea of History*. Oxford: Oxford University Press, 1994.
- Lightfoot, D. W. 'Types of Explanation in History'. in Georgetown University: 2013.
- Lemisko, L.S. 'The Historical Imagination: Collingwood in the Classroom', *Canadian Social Studies*, vol.38, no.2, Winter 2004;  
<https://files.eric.ed.gov/fulltext/EJ1073911.pdf.1-9>
- Munslow, A. *The Routledge Companion to Historical Studies*. London: Routledge, 2000 & 2006.
- Munslow, A. *Deconstructing History*. London: Routledge, 1997.
- Stanford, M. *A Companion to the Study of History*. London: Blackwell, 1999.
- Bloch, Marc, *Jāmi'a 'h-iy Fi' ūdālī*. vol.2, Translated by Bihzād Bāshī. Tehran: Āgāh, 1984/1363.
- Hughes-Warrington, Marnie. *Panjāh Mutaḥakkir-i Kilādī dar Zamānih-i Tārīkh*. Translated by Muḥammad Rizā Badī'ī. Tehran: Amīr Kabīr, 2007/1386.
- Nūzarī, Ḥusayn 'Alī. *Falsafih-i Tārīkh va Ravishshināsī*. Tehran: Ṭarh-i Nū, 2000 /1379.
- Stanford, Michael. *Dar Āmadī Bar Tārīkh Pazhūhī*. Translated by Mas'ūd Ṣādiqī. Tehran: Imam Sadiq(AS) University, 2005/1384.
- Stanford, Michael. *Muqaddamah-ī Bar Falsafih Tārīkh*. Translated by Aḥmad Gulmuḥamadī. Tehran: Niy, 2018/1397.
- Zarīnkūb, 'Abd al-Ḥusayn. *Tārīkh dar Tarāzū*. Tehran: Amīr Kabīr, 1983 /1362.